

تفاخر شاعرانه در اوج تواضع عارفانه عطار

رحمان مشتاق مهر^۱

اصغر هادی پور^۲

چکیده

عارفان شاعر و شاعران عارف، چنانکه از آثار بازمانده آنها می‌توان دریافت، چندان که باید و شاید خود را وابسته و در قید و بند شعر و شاعری محض نمی‌دانند و اگر شعری نیز بر زبان رانده و یا اثری منظوم خلق کرده‌اند، بیشتر از باب تعلیم، روشنگری و تشریح مسائل غیرمادی و روحانی به مخاطبان بوده است.

با اینکه عطار در جای جای آثارش خود را شاعر نمی‌داند و نمی‌خواهد با نام شاعر او را بشناسند و براساس آنچه در مکتب عرفان آموخته در اوج تواضع است؛ در این مقاله کوشیده‌ایم تا به وی با توجه به مفاخرات شاعرانه اش در پاره‌ای از ابیات از منظر یک شاعر نگاه کنیم و مفاخرات شاعرانه اش را بازکاوی نموده با تکیه بر ابیاتی در آثارش نشان دهیم که عطار در اوج تواضع عارفانه اش، در میدان تفاخر شاعرانه نیز کم‌نظیر ظاهر شده است.

کلید واژه‌ها:

عطار، شعر، شاعر، مفاخرات شاعرانه

۱ - استاد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

۲ - هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی شبستر (دانشجوی دکتری ادبیات فارسی «دانشگاه شهید مدنی آذربایجان»)

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۱۴

تاریخ وصول: ۹۲/۰۶/۳

الف (مقدمه

مفاخره از باب مفاعله در افواه عموم به معنی تعریف از خود و خودستایی است و در باب معنی آن در فرهنگ لغت چنین آمده است: « ۱- غالب شدن در فخر ۲- فخر کردن، اظهار بزرگی کردن، بخود بالیدن ۳- فخر، مباحات، نازش، ج مفاخرات» (ف. معین) مفاخره و فخر فروشی در تعالیم دینی و آیینی، امری نکوهیده و دور از شأن یک انسان پاک دل و صادق است و از آنجا که نوعی خود برتربینی و خویشتن ستایی را در بطن خود دارد، اغلب فرد مفاخره کننده به سبب سخنان فخرآمیزش مورد سرزنش شنوندگان قرار می گیرد.

با مطالعه آثار هنری، بویژه شعر شاعران ایران زمین رگه‌هایی از ستایش خویشتن و مفاخره با افزونی و کاستی میزان آن نسبت به روحیه افراد صاحب فخر، دیده می شود. «خود شیفتگی که اروپائیان آن را بیماری نارسیسسم (narcissism) می نامند، برای همگان بیماری و نابهنجاری است و رفتاری روان آزار که می بایدش چاره و درمان کرد، اما هنرمند که انسانی است از گونه ای دیگر، اگر خود شیفته نباشد، آفریدن نمی تواند. خود شیفتگی از باوری پولادین و پای بر جای بر می آید و مایه می گیرد که او به خویشتن دارد ... آری! تا هنرمند باور به خویشتن نیافته باشد و پی آن، به خود شیفتگی نرسیده باشد، هنرمند نمی تواند بود.» (کزازی، ۱۳۸۹: ۱۴)

پهنه ادب فارسی، بویژه حوزه شعر و شاعری - که عنصر خیال در آن نقشی اساسی بر عهده دارد - جولانگاه فخریه هایی است که گاه گریبانگیر شاعران زهدپیشه و صوفی مشرب نیز می شود و شاید از آن روی است که گنج آفرین گنج بخش گنجه، نظامی، در نصیحتی به پسرش می گوید:

« در شعر مپیچ و در فن آن چون اکذب اوست احسن آن»

(نظامی، ۱۳۸۱: ۶۱)

به عبارتی می توان گفت: «خود ستایی و مفاخره شاعرانه حدیث نفس را به حماسه شخصی بدل می کند و شاعر طی آن امتیازها و افتخارهای خود را به نوعی مبالغه آمیز بیان

بهارستان سخن (فصلنامه علمی-پژوهشی ادبیات فارسی) سال دهم / شماره ۲۴ / زمستان ۹۲ / ۱۲۱

می‌کند؛ چندان که در شعر کلاسیک از رودکی که پدر شعر فارسی است گرفته تا ملک‌الشعرای بهار که آخرین قصیده سرای نامدار فارسی زبان است، شاعری نیست که به شعر خود تفاخر نکرده باشد.» (امین، ۱۳۸۸، ش ۶۴: ۳۵)

با این مقدمه برآنیم تا با گردشی در باغ شعر عطار مفاخره‌های وی را که شاعری عارف یا عارفی شاعر و صاحب فکر و دقیق در معانی قرآنی و تعالیم آسمانی پیامبر است و غواصی است در بحر احوال و اقوال صوفیه و بی‌شک به دور از جنبه خود بزرگ بینی و فخر فروشی، مورد کاوش قرار دهیم و ضمن دسته بندی آنها در مثنوی های عرفانی اش نشان دهیم که عطار، علی‌رغم اینکه خود را شاعر نمی‌دانسته و شعر را پیشیه خویش قرار نداده بود و آن را وسیله‌ای برای بیان معانی غیبی و تعالیم عرفانی قلمداد می‌کرده است، گاه در اوج بی‌خبری و بی‌آنکه بتواند خود را نگه دارد، مصون از عادت مفاخره شاعران نامانده والحق آنجا که لب به مفاخره گشوده، مفاخراتش زیبا، شاعرانه و ماندگار از آب درآمده است.

به زعم ما در چنین زمان هایی عارف شعر گریز مورد بحث در این مقاله، چونان شاعری توانمند و متفاخر به شعر خویش ظاهر شده و این از عجایب شعر و شخصیت عارفی چون او است که تفاخر شاعرانه را در اوج تواضع عارفانه یکجا دارد و گویی وجود نازنینش جمع اضداد است.

ب (متن اصلی

اگر چه یکی از اساسی ترین تعالیم صوفیه و مکتب‌های عرفانی تعلیم تواضع به سالکان و غلبه بر نفس است و این موضوع در آثار منظوم و مثنوی بازمانده از بزرگان عرفان و تصوف پر واضح و مشهود است و اغلب فصلی را با عنوان « تواضع » و دعوت بر آن دارند، چنانکه عزالدین محمود بن علی کاشانی در مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه می‌نویسد: « تواضع با خلق چنان پسندیده بود که خاصّ خدای را باشد. بدان معنی که ایشان را مظاهر آثار قدرت و حکمت الهی بیند، نه از آن روی که بدیشان طمع و احتیاج دارد و از سر منقصت و مسکنت پیش ایشان تذلل نماید، چه این معنی را صنعت خوانند نه تواضع.» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۸: ۳۵۴)

سعدی، آن بزرگترین معلم اخلاق در جمع شاعران با اینکه در مقام مفاخره می‌گوید:

« هفت کشور نمی کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی »

(سعدی، ۱۳۸۴: ۵۴۴)

اما باب چهارم از کتاب بوستان را « در تواضع » نام نهاده، می گوید:

« ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک »

(همان، ۱۳۸۱: ۹۳)

عطار نیز - که در این مقاله علی‌رغم شناختی که از تواضع ذاتی‌اش داریم، به مفاخرات شاعرانه‌اش پرداخته‌ایم - با آنکه از بزرگان عرفان و از استادان عرفان نظری است و از آبشخور تواضع عرفان و تصوف نوشیده و پرورش یافته است و در آثارش مدام خود و دیگران را به رعایت تواضع به نفس کشی و پرهیز از خودبینی و غرور دعوت کرده است، چنانکه در اسرارنامه گوید:

هر آنگاهی که در تو من نماند دوی در راه جان و تن نماند

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۱۷)

و در آغاز کتاب الهی‌نامه با تواضعی عرفانی و حقیقی که نشان هیچ بودن بنده است در جوار حضرت الوهیت می گوید:

« همه چیزی تویی و هیچ هم تو چه گویم راستی و پیچ هم تو »

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۲۹)

و سخن را بدان سبب صاحب ارزش می‌داند که نازل شده از محضر حق تعالی است:

سخن از حق تعالی مُنزل آمد که فخر انبیای مُرسل آمد

(همان: ۱۳۰)

و در منطق الطیر با زیبایی هرچه تمام تر به سان بنده متواضعی در برابر حق تعالی می گوید:

خلق ترسند از تو من ترسم ز خود کز تو نیکی دیده ام از خویش بد

(همان، ۱۳۷۹: ۱۹)

اما همین عطار که این گونه در آثارش خویش را در برابر حق تعالی خوار و ذلیل می‌بیند و بر تواضع ذاتی خود معترف است، گاهی در اثنای تفسیر معانی و ترویج معارف روحانی از خود بی‌خود شده در اوج نیازمندی عارفانه، لب به مفاخره شاعرانه می‌گشاید و الحق از عهدۀ این کار هم چون تشریح مراحل سیروسلوک، استادانه برمی‌آید.

شاید در ظاهر بیان سخنان مفاخره آمیز توسط عطار آن هم در مثنوی‌های عرفانی تناقض رفتاری یا تضاد گفتاری به نظر آید و خواننده در قبول تواضع عارفانه و تفاخر شاعرانه عطار مردد بماند، ولی در اصل تواضع عارفانه عطار با تفاخر شاعرانه اش آن هم تفاخری که اغلب به بیزاری از پیشه شاعری و اینکه مردم او را شاعر پندارند ختم می‌شود، منافاتی ندارد و اگر به این رفتار عطار و شاعران دیگر از دید روانشناسانه بنگریم در می‌یابیم که «این ویژگی، منش و رفتار، در روانشناسی آنان ویژگی بنیادین و ناگزیر است. هنرمندان، به گونه‌ای نهادین و ناخودآگاهانه، خویشان را برتر از دیگران می‌دانند، زیرا توانی شگرف و بی‌مانند را در خویش می‌یابند که دیگران به یکبارگی از آن بی‌بهره‌اند: توان آفریدن، از آن است که هر هنرمندی بزرگ و بآیین، به ناچار خود شیفته است.» (کزآزی، ۱۳۸۹: ۱۴)

پ) مفاخرات شاعرانه عطار در مثنوی‌های عارفانه‌اش

با نگاهی به اشعار مفاخره آمیز عطار در مثنوی‌هایش، متوجه این نکته می‌شویم که وی در شعرش صفاتی را می‌بیند که به زعم خویش شعر دیگران عاری یا بی‌نصیب از آن صفات است و همین صفات باعث تحریک او به بیان ابیاتی مفاخره آمیز می‌شود که ما در این بخش از مقاله آن ابیات را به صورت دسته‌بندی شده جهت آشکار شدن مطلب از زبان خود وی ذکر می‌کنیم. عطار در الهی نامه طی ابیاتی چند این صفات را در شعرش این چنین متذکر می‌شود:

۱) شعرهایش را یادگاری ماندگار از خویش می‌داند:

در اینکه شعر عطار یادگاری ماندگار از اوست نباید شک کرد و او به این مهم در آثار دیگر نیز اشاره کرده که در ادامه مقاله در موردش توضیح داده‌ایم:

زچندین باغ کز من یادگار است جهان چون باغ جنت پرنگار است

(عطار، ۱۳۸۸: ۳۹۷)

قیامت تیره خواهد گشت خورشید ولی روشن بود این شعر جاوید

(همان: ۳۹۷)

۲) شعرش را شعری روشنگر می‌داند:

روشنگری شعر عطار به زعم ما دو جنبه اساسی دارد.

الف) روشنگری از باب بیان حقایق و ظرایف عرفان تا سالکان نوپا را در قرن‌های مختلف مفید باشد.

ب) روشنگری از باب انتقاداتی سازنده که به برخی آداب و عادات و رسوم خرافی و زاید برخی از متصوفه و زاهدان دارد که معمولاً در انتقادات خویش رعایت ادب و اصول ادب را رعایت می‌کند.

چو بحر شعر من بر هر کناری	پدید آورد هر دم چشمه ساری
از آن یک چشمه خورشید بلند است	که بذل نور در گیتی فگن‌دست
مدد از بحر شعرم گر نبودی	فلک را گوهر و اختر نبودی
	(همان: ۳۹۷)

۳) شعرش را توحید پاک می‌داند:

چو شعر من همه توحید پاک است	اگر در خلد برخوانی چه باک است
	(همان: ۳۹۷)

۴) شعرش را موهبت الهی می‌داند:

البته ذکر این نکته خالی از فایده نتواند بود که عطار در الهی نامه با توجه به نام کتابش - که الهی نامه است - بر این خصیصه شعری اش بیش از آثار دیگرش تاکید ورزیده است:

ز فخر این کتابم پادشاهی است	کالهی نامه از فضل الهی است
به نوهر ساعت جانی فرستد	ز غییم هر نفس خوانی فرستد
چو من از غیب روزی خواره باشم	چرا در بند هر بیچاره باشم
دل‌م درس لَدُنّی نرم کرده	نخواهد خوردنی گرم کرده
	(همان: ۳۹۸)

عطار با شمردن این صفات است که در الهی نامه در خصوص شعر خویش چنین لب به مفاخره می‌گشاید:

سخن گر برتر از عرش مجید است	فروتر پایه شعر فرید است
ز عالم‌های علوی یک مجاهز	نگوید آنچه ما گفتیم هرگز

رسانیدم سخن تا جایگاهی
شدم عیسی تو را پیدا نمودم
ز چندین باغ کز من یادگار است
که کس را نیست این جا هیچ راهی
چو صبح از دم ید بیضا نمودم
جهان چون باغ جنت پر نگار است
(همان: ۳۹۷)

و باز در ادامه فرماید:

کسی کز گفته خود لاف می‌زد
اگر تا دور من می‌زیستی او
نفس چون صبح صادق صاف می‌زد
بمردی گر درین نگرستی او
(همان: ۳۹۷)

لُبّ مطلب مفاخرات عطار در الهی‌نامه این است که او هنر شعر را ختم شده به خود می‌داند:
رسانیدم سخن تا جایگاهی
که کس را نیست اینجا هیچ راهی
(همان: ۳۹۷)

شاید منظورش از ختم سخن، سخنان عارفانه بوده است و اگر نگوییم به او ختم شده، می‌توانیم ادعا کنیم که او شعر عارفانه را سامان و سبک و سیاقی خاص داده است و در طی طریق نیز الحق به جایی رسیده که در بیت زیر - که منسوب به مولانا است - درباره عطار چنین آمده است:

« هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم »
(صفا، ۱۳۷۹: ۳۶۶)

عطار در مصیبت‌نامه همچون الهی‌نامه برای شعرش خصایص و صفاتی بر می‌شمارد به قرار زیر:
(۱) شعرش را مشحون از معانی ناب می‌داند:

عطار به ناب بودن شعرش و مشحون بودن آن به معانی بکر و افکار والا در آثار دیگر نیز اشاره نموده است و مختص مفاخرات او در این اثر نیست.

خاطرم پایم گرفته هر زمان
تا ز بحری ماهی آرد به شست
سرنگون بر می‌کشد گرد جهان
کز درون بیرون می‌نگذارد او
(عطار، ۱۳۸۸: ۴۴۷)

(۲) شعرش را مغز جان و برخاسته از نهان خویش می‌داند:

در حقیقت مغز جان پالوده‌ام تا نپنداری که در بیهوده‌ام

(همان: ۴۴۸)

(۳) معانی شعرش را غیر قابل دستبرد می‌داند:

در این مورد نباید از حق گذشت که در طول اعصار مختلف کاتبان و شاعران زیادی به خاطر ارادت به عطار و شهرت شعر او، گاه سخنان و مکنونات قلبی خویش را در لابلای ابیات او وارد کرده‌اند، اما هیچکدام از آن‌ها رنگ و بوی شعر عطار را ندارد و ادیبان و محققان حاذقی چون استاد شفیع کدکنی در تصحیحات خویش ابیات سره را از ناسره جدا نموده‌اند.

هر که گوهر دزد این دریا شود زود از تردامنی رسوا شود

(عطار، ۱۳۸۸: ۴۴۷)

البته در بیتی دیگر در حق کسانی که قصد دزدیدن معانی او را دارند، چنین آرزویی دارد:

هر که را دزدیدن از من دست داد همچو دزدانش بریده دست باد!

(همان: ۴۴۸)

(۴) شعرش را سرمشق شاعران نوجو می‌داند:

همچنانکه سنایی در طلایه شعر عرفانی قرار گرفته، عطار نیز با پرمحتواتر کردن شعر عرفانی و سروسامان دادن به شیوه و طریق آن، طرحی نو در این باب انداخته که بعد از او مورد توجه قبلی از شاعران و عارفان واقع شده که اعتراف مولانا به توجه به آثار او مهر تأییدی است بر درستی این مفاخره عطار:

گر ز گفتن راه می‌یابد کسی گفته من بایدت خواندن بسی

زانکه هر بیتی که می‌بنگاشتم بر سر آن ماتی می‌داشتم

(همان: ۴۴۸)

شیخ فریدالدین عطار در منطق الطیرش که در نوع خود بی نظیر است، برای شعرش خصوصیات برمی شمارد و سرانجام به واسطه بهره‌مندی شعرش از آن صفات، آن را مایه مباهات می‌داند. صفاتی که عطار در منطق الطیر برای شعرش ذکر نموده عبارتند از:

(۱) شعرش را دردنامه یا حرف دل می‌داند:

درد و توجه به آن از موتیف‌های رایج شعر عطار و شاید بتوان گفت اصلی‌ترین خصیصه شعری عطار است و هیچ اثری از این شاعر را نمی‌توان خواند و در آن به درد و طالب درد بودن خود عطار نرسید:

از سر دردی بدین دیوان در آی	جان سپرساز و به این میدان در آی
درد حاصل کن که درمان دردتوست	در دو عالم داروی جان دردتوست
در کتاب من مکن ای مرد راه	از سر شور و سر کبری نگاه
از سر دردی نگه کن دفترم	تا ز صد یک درد داری باورم

(عطار، ۱۳۷۹: ۱۸۹)

البته اینکه عطار خود طالب درد است و شعرش، شعر درد امری است واضح بر اهل ادب و غیرقابل انکار.

(۲) شعرش را سودمند خاص و عام می‌داند:

کمتر شاعری از این مقبولیت برخوردار تواند بود که عام و خاص از مطالعه اشعارش به مقتضای درک و فهم خویش بهره ببرند، ولی عطار برای شعر خویش چنین خاصیتی می‌داند و بزعم ما چنین نیز هست:

این کتاب آرایش است ایام را	خاص را داده نصیب و عام را
----------------------------	---------------------------

(همان: ۱۸۹)

(۳) برای شعرش ظاهر و باطنی قایل است:

بی‌شک عطار که شعرش را مفید فایده برای عام و خاص می‌داند، بهتر از همه ما بر این نکته واقف است که شعرش دارای لایه‌هایی است که رسیدن به معانی سنگین عرفانی مستوجب تعمق در بطن اشعار و گذر از لایه‌های رویین شعر اوست و به این دلیل می‌گوید:

اهل صورت غرق گفتار من اند اهل معنی مرد اسرار من اند

(همان: ۱۸۹)

۴) معتقد است که شعرش را هر چه بیشتر بخوانند، بیشتر بهره‌مند می‌شوند:
شکّ نباید کرد که حکایت اشعار شاعرانی چون عطار که صاحب فکر و اندیشه والایی
هستند حکایت قند مکرر است که هرچه بیشتر مانوس شویم، بیشتر بهره می‌بریم:

نظم من خاصیتی دارد عجیب زانکه هر دم بیشتر بخشد نصیب
گر بسی خواندن میسر آیدت بی شکی هر بار خوشتر آیدت
زین عروسی پردگی در صدر ناز جز به تدریجی نیفتد پرده، باز

(همان: ۱۸۹)

۵) سخنش را متأثر از سوز درون می‌داند:

با اندکی مطالعه و تعمق در آثار عطار به وضوح به این مهم می‌توان پی‌برد که خاطر
حزین و دردمند عطار موجبات سرایش اشعاری شده است که حکایت از سوز درون این شاعر
عارف و عارف شاعر دارد:

بس که خود را چون چراغی سوختم تا جهان را همچو شمع افروختم
همچو مشکاتی شد از دود دماغ شمع خلدم تا کی از دود چراغ
روز خوردم رفت و شب خوابم نماند ز آتش دل بر جگر آبم نماند
با دلم گفتم که ای بسیار گوی چند گویی، تن زن و اسرار جوی
گفت غرق آتشم عییم مکن می بسوزم گر نمی گویی سخن
(عطار، ۱۳۷۹: ۱۹۰-۱۸۹)

البته نظامی گنجوی نیز چنین خاصیتی برای شعر خویش قایل بود که گفته است:

« نخسبم شب که گنجی برنسنجم دری بی قفل دارد کان گنجم
زمین اصلی ام در بردن رنج که از یک جو پدید آرم بسی گنج ...
بیا گو شب بین کان کندنم را نه کان کندن بین جان کندنم را
به هر دُر کز دهن خواهم برآورد ز نم پهلو به پهلو چند ناورد

به صد گرمی بسوزانم دماغی به دست آرم به شبها شب چراغی»
(نظامی، ۱۳۸۱: ۴۱۹-۴۱۸)

عطار با اوصافی که از شعرش در منطق الطیر عرضه داشته است، در ابیاتی چند، چنین باب
مفاخره آغاز کرده، می‌گوید:

کردی ای عطار بر عالم نثار نامه اسرار هر دم صد هزار
از تو پر عطر است آفاق جهان وز تو در شورند عشاق جهان ...
شعر تو عشاق را سرمایه داد عاشقان را دایم این سرمایه باد
ختم شد بر تو چو بر خورشید نور منطق الطیر و مقامات الطیور
(عطار، ۱۳۷۹: ۱۹۰)

و باز گوید:

تا قیامت نیز چون من بیخودی در سخن ننهد قلم بر کاغذی
هستم از بحر حقیقت دُرفشان ختم شد بر من سخن، اینک نشان
(همان: ۱۹۰)

ذکر این نکته در این مجال خالی از لطف نخواهد بود که عطار در اوج مفاخره
شاعرانه‌اش، از آنجا که اندرونی تصفیه شده و سرشتی متواضع دارد، از مباهات و تفاخر به
کار خویش بیزاری جسته می‌گوید:

گر ثنای خویشان گویم بسی کی پسندد آن ثنا از من کسی
لیک خود منصف شناسد قدر من زانکه پنهان نیست نور بدر من
(همان: ۱۹۰)

اسرارنامه که براستی مشحون از اسرار ناب عرفانیست، مجال دیگریست برای شیخ تا در
اثنای ذکر اسرارپر بار، نقبی بسیار زیبا به حوزه و حریم مفاخره زند. شیخ راه شناس نیشابوری
در این کتاب نیز شعرش را متّصف به صفاتی ویژه دانسته است که عبارتند از:

(۱) شعرش را حاوی معانی بکر می داند :

در طول تاریخ ادبیات با دو دسته شاعر مواجه هستیم ، دسته ای مُبدع و ایجاد کننده معانی بکر و تازه اند و به نوعی می توان آنها را خلاقان معانی نامید و دسته ای جیره خواران خوان کرم دسته اول و پیرو سبک و سیاق آنان. عطار جزو دسته اول و از صاحبان فکر و معانی بکر است:

بین این لطف لفظ و کشف اسرار	نگه کن معنی و ترکیب و گفتار
اگر ما یک سخن گوئیم صد سال	همی دوشیزه ماند هم به یک حال
زما چندان که گویی ذکر ماند	ولیکن اصل معنی بکر ماند ...
سخن را طبع عیسی فکر باید	چو مریم گر بزاید بکر باید

(عطار، ۱۳۸۸: ۲۲۷)

(۲) شعرش را یادگاری ماندگار می داند:

اگرچه شعر هر شاعری بهترین یادگار او محسوب می شود، اما هر شاعری نمی تواند در خلق اشعار ناب چنان موفق باشد که در طول اعصار مختلف یادگاری ماندگار از او باشد، جز معدودی از شاعران که عطار نیز یکی از آنهاست:

کسی را کارزوی این ضعیف است	نمودار مَنَش شعر لطیف است
ز شعر خود نمودارش نمودم	ز هر دَر دُرّ اسرارش نمودم

(عطار، ۱۳۸۸: ۲۲۷)

البته نظامی نیز خود را با شعرهایش زنده می دانسته ، آن هم چنان زنده جاوید که از بیت آثارش ندای نظامی نظامی را به گوش مردمان قرون و اعصار بعد رسانده و الحق هم مطابق گفته او ، چنین بوده است:

«پس از صد سال اگر گویی کجا او؟»	زهر بیتی ندا خیزد که ها او !»
---------------------------------	-------------------------------

(نظامی، ۱۳۸۱: ۴۱۸)

۳) اشعارش را توأم با چاشنی حکمت می‌داند:

به حکمت لوح گردون می نگارم که من حکمت ز «یوتی الحکمه» دارم
(عطار، ۱۳۸۸: ۲۲۷)

۴) اشعارش را مایه ور از شب زنده داری‌هایش می‌داند:

شب زنده‌داری که از خصایص اهل دل و از مجاهدات رایج اهل تصوّف و عرفان است، ذاتی عطار بوده و او چنان از این شب زنده داری‌ها به معانی عمیق و بلند دست یافته که بنا به اذعان خودش، گاه برای خوابی اندک مجبور شده تا لشکر معانی را از خاطر براند:

در اندیشه چنان مست خرابم که دیگر می نیاید نیز خوابم
نیام خواب شب بسیار و اندک از این پهلو همی گردم بدان یک
همی رانم معانی را ز خاطر که یک دم خواب یابم بوک آخر
(همان: ۲۲۷)

پایان کتاب اسرارنامه - که مزین است به اسرار سیروسلوک و معرفت الله - فرصتی مجدد است برای عطار تا خویشتن خویش را با عباراتی مفاخره آمیز مورد خطاب قرار دهد و از عهده این مهم نیز به خوبی هرچه تمامتر برآمده است، تا حدی که اگر کسی با سبک و سیاق و منش عارفانه او آشنا نباشد باخواندن این ابیات او را شاعری از جنس و نوع شاعران دربار پادشاهان می‌انگارد که در مقام برتری جویی و فزون طلبی بر اقران لب به مفاخره گشاده است:

زهی عطار از بحر معانی به الماس زفان دُر می چکانی ...
میان چار طاق کوژ رفتار برین منوال کس را نیست گفتار
چنانم قوت طبع است کز فکر چو یک معنی بخوادم، صد دهد بکر
(همان: ۲۷۷)

و باز گوید:

چو من - تا روز عالم باز بودست - ندانم تا سخن پرداز بودست ...
ز تحسین درگذشتست این سخن‌ها که شوری دارد این شیرین سخن‌ها
(همان: ۲۲۷)

البته عطار که قبل از شاعری و سرودن شعر، عارفی وارسته و عاشقی دلخسته است، بلافاصله از این تفاخرات شاعرانه منصرف گشته، با تواضعی عارفانه توأم با تضرعی عابدانه به درگاه ایزد منان از آن حضرت، درحق کسی که از او یادی کرده، چنین دعای خیری می‌کند:

خداوندا به فضلت دل قوی باد کسی کز ما کند بر نیکوی یاد

قرین نور باد آن پاک رای که این گوینده را گوید دعایی

(همان: ۲۲۷)

نتیجه گیری

عطار - که شعر را تنها وسیله‌ای برای بیان معانی عرفانی و آسمانی می‌داند - با بهره‌مندی از آبخورهای عرفان و تعالیم دینی، با اینکه براساس اشعار بازمانده از خویش تواضع عارفانه‌اش بر همگان هویدا است، و لیکن آنگاه که در اوج بی‌خویشی در دریای بیان معانی عرفانی غوطه‌ور می‌شود و همراه و هم‌وردی برای خود نمی‌بیند، به ناگاه چونان شاعران قصیده‌پرداز لب به مفاخرات شاعرانه گشوده، برای خود همانند و همتایی نمی‌یابد و این از عجایب شعر عطار است که او در اوج تواضع عارفانه دم از مفاخرات شاعرانه می‌زند. آنچه تفاخ‌شاعرانه‌ او را حلاوتی خاص بخشیده و خواننده را در قبول این مفاخرات مجاب نموده، تواضع عارفانه اوست که از گوشه گوشه ابیات آثارش نمایان و آشکار است.

منابع و مأخذ :

- ۱- امین، سید حسن، (۱۳۸۸)، ماهنامه حافظ، شماره ۶۴، صفحات ۳۵ الی ۳۹، تهران.
- ۲- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۱)، بوستان سعدی، شرح و توضیح از رضا انزابی‌نژاد، سعید قره بگلو، نشر جامی، چاپ دوم، تهران.
- ۳- _____، (۱۳۸۴)، کلیات سعدی، به اهتمام، فروغی، محمدعلی، امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران.
- ۴- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۹)، تاریخ ادبیات ایران (خلاصه جلد اول و دوم)، جلد اول، فردوس، چاپ ششم، تهران.
- ۵- عزالدین کاشانی محمود بن علی (۱۳۸۸)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال‌الدین همایی، نشر هما، چاپ نهم، تهران.
- ۶- عطار، فریدالدین، (۱۳۸۸)، اسرارنامه، به تصحیح شفیعی کدکنی، محمدرضا، انتشارات سخن، چاپ پنجم، تهران.
- ۷- _____، (۱۳۸۸)، الهی نامه، به تصحیح شفیعی کدکنی، محمدرضا، انتشارات سخن، چاپ چهارم، تهران.
- ۸- _____، (۱۳۸۸)، مصیبت نامه، به تصحیح شفیعی کدکنی، محمدرضا، انتشارات سخن، چاپ پنجم، تهران.
- ۹- _____، (۱۳۸۸)، منطق الطیر، به تصحیح شفیعی کدکنی، محمدرضا، انتشارات سخن، چاپ پنجم، تهران.
- ۱۰- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۸)، فصل نامه ادب و عرفان، شماره چهارم، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، شماره پاییز، همدان.
- ۱۱- نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۱)، خسرو و شیرین، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، برگ نگار، چاپ اول، تهران.
- ۱۲- _____، (۱۳۸۱)، لیلی و مجنون، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، برگ نگار، چاپ اول، تهران.
- ۱۳- معین، محمد، (۱۳۸۶) فرهنگ فارسی، دوره ۶ جلدی، جلد ۴، انتشارات امیرکبیر، چاپ بیست و چهارم، تهران.